

از آنان و اینان...
از آنزمان و اینزمان...
ب. مهنوش / میمالف

افشین داور : سالاری قدرت در محراب تاریخ
(آرش ، دوره جدید ، شماره 7 ، مهر 1360)

صفحه	موضوع	مؤلف	عنوان اثر
1	-	ملک الشیرازی بهار	- از ماست که بر ماست
۴	-	افشین داور	- سالاری قدرت در محراب تاریخ
1۴	-	دکتر مهدی برهام	- دنیا را نمی‌توان بدون استکه
15	-	دکتر جنگیز بهلولیان	- ساختن و تعمیر راه
۵۰	-	-	- کشتی‌ها کراسکی راجع
5۸	-	-	- به فلسطین
			- کشتی در مکتون
			داستان
5۹	-	امین فقیری	- از سلسله گزارشهای آقای حبیبی ۹۹
			نظریه‌پردازی
			- رنگ تیره‌ترین افراد طغیان
۷0	-	دکتر فتح اله مجتبیائی	- در جامعه هندوآریائی
۷۸	-	دکتر رحمانی	- تکمله ای بر تاریخ مکتب
			- معارف انسانشناسی و فلسفه‌شناسی
۹۶	-	سهیلا شهشهانی	- در نظر
1۰1	-		- از میان نامه‌ها
			شعر
1۰۷	-	منصور اوجی	- خنک آن غصه دارک
1۰۸	-	حسن سمیعی	- خشم
1۰۹	-	زیبلا احمدی	- امید
11۰	-	حسن بیگی	- می‌آیم
111	-	محمد ذکائی	- دست از دور برکتش
11۹	-	کامیار صالحیار	- آزاد بستان
11۳	-	همایون‌تاج طباطبائی	- طلعت
11۴	-	جواد محبت	- فعلی از بادها
			پراکنش‌ها
11۷	-	دکتر الف. بیروز محمدی	- اسلام و انقلاب اقتصادی جدید
			طرح و تصویر
۳	-	ماشای مایسی	- یک طرح
1۲۳	-	بیژن فرخنگی	- چند طرح
			نقد و بررسی
1۴1	-	دکتر هرنر همایون پور	- پرداختگری علمی
			کتاب‌ها و مطبوعات
15۲	-	علی دهیانی	- مطبوعات ما
1۶۰	-		- برای نمونه نویسنده‌گان و همکاران
			- خط از داود نسنی

آرش

در این شماره :

۷

مهر ۱۳۶۰

همکاران این شماره :

زیبلا احمدی - حسن سمیعی - منصور اوجی - رحمانی - حسن بیگی - جمال - مهدی برهام - جنگیز بهلولیان - الف. بیروز محمدی - افشین داور - علی دهیانی - محمد ذکائی - سهیلا شهشهانی - کامیار صالحیار - همایون‌تاج طباطبائی - بیژن فرخنگی - امین فقیری - فتح اله مجتبیائی - جواد محبت - داود نسنی - همایون پور و دیگران ...

سالاری قدرت در مخراب تاریخ

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
"حافظ"

بر مبنای تجارب محسوس، مقوله‌ی رسیدن به قدرت و حفظ آن از شوگردارن مثبت‌برجریان تاریخ و برنظام ارزشهای بشری جداسفته در قرن اخیر، چه بسیار انقلابات و تحولات سیاسی که در جوامع مختلف اتفاق افتاده است. بعضی از آنها درسیاستهای منطقه‌ای و جهانی و در تکامل آرمانها و ارزشهای مردم موثر بوده‌اند. بعضی چون حسابی آمده و رفته‌اند.

تعدادی از انقلابات و تحولات تاریخماز بوده‌اند. در منطقهی خودموجد برآمدن آمال و حرکت‌های تازه و در سیاست جهان باعث تغییرات مهم شده‌اند. در بسیاری از کشورها نیز غالباً کودتا را به عنوان انقلاب معرفی کرده‌اند. نگاه کنید به عراق و دیگر کشورهای عربی یا آرژانتین و "انقلابات بیایی تعدادی از کشورهای آمریکای لاتین. یا "انقلاب" کنگو به رهبری موبوتو و "انقلاب" حبشه به رهبری ماریام!

تفاوت این دو گروه عمدتاً در چیست؟ یکی به غنای کوشش‌های سرنوشت‌باز ملی می‌افزاید. دیگری، ادامه‌ی روزگار ان سیساره تاریخ بشر به بیان و اشکال دیگر است. منظور این است که صرف به دست آوردن قدرت و حفظ آن مطلبی نیست که از لحاظ تاریخی واجد اهمیت است یا شد. در هزاران سال زندگی مدون انسان چه بسیار افراد که بر

اریکه‌ی قدرت نشسته و از آن سرنگون شده‌اند. چل پوت در کامیوج، اگر هم بر قدرت میماند، یا اگر به قدرت باز آید، جز لکه‌ی خستگی بزن تاریخ بشر نیست. آواره کردن میلیون‌ها تن و کشتار هزاران انسان در محراب تقید و تحجر فکری و عقیدتی گناهی نابخشودنی است. برپا کردن "اردوگاه‌های کار" توسط اوبه مرگ و نفی بلند صدها هزار تن انجام مید، معلوم نیست او و امثال او، "حق" نابود کردن دیگران را به چه دلیل از آن خود می‌دانند. ارزش واقعی به تمامی در زندگی آدمیان و ارتقاء آنست. نابودسازی، خدائرش است. به آن اردوگاه‌ها هر نام دیگر هم بدهید، آموزشی یا توانزیشان بخوانید، تفاوت ندارد. درنها نیست وسیله‌ای می‌شوند در دست زورمداران و عوام زولیده برای اعمال فشار و تصفیه‌ی حساب. دلیل هم ندارد که اینکار توسط پل پوت محکوم باشد و توسط دیگران پسندیده. نگرشی تاریخی و برداشت اجتماعی را باید به نحو جامع داشت تا از تضاد و تعارض و سفسطه‌های ناموجه برکنار بوه.

برعکس تجربه‌ی تلخ پل پوت، موضع تاریخی ارزشمند آئنده است در شیلی و در تاریخ و تجارب انسانی. او در قدرت نماند و عوامل شیطان نابودش ساختند. اما، ارثیه‌ای که از او برجای ماند - اعتقاد به انسان و ارزش جان او، حکومت مردم بر مردم، تأمین استقلال ملی، کوشش در استقرار عدالت اجتماعی و اعتلای انسانی - همیشه یاد ناپناک او را زنده نگاه خواهد داشت. اوشکست نخورده که در واقع راه پیروزی غاشی بر شیاطین را هموار کرده است. این راه پر مخاطره قربانی و شهید می‌خواهد و آئنده و امثال او، در محرگاه محتمل پیروزی انسان، زنده و جاوید حاضر و نظاره گر خواهند بود.

شواب روزه و حج قبول آن کس برد

که خاک می‌کده‌ی عشق را زیارت کرد

انقلابات و تحولات ایران در قرن اخیر نیز همگی در زمره‌ی ماجراهای تاریخساز بوده‌اند. انقلاب مشروطیت در نها بت پیروز نشد و لگد مال اصحاب زور و زر گردید. اما، میراث‌های آن چه؟ آیا شوقی که حا کمیت ملی و حکومت قانون برانگیخت نابود شده است؟ کمان نگنم. نهضت ملی شدن نفت را عوامل چپ و راست دست در دست هم گذاشتند

پیروزشود. اما، آرزوی استقلال ملی و راندن تسلط و نفوذ بیگانگان آنها جزاین است که مکمل آرمان بلند مشروطیت در تحقق حاکمیت ملی گردید؟ اگر اینک آرزوهای مقدس ملت مادر مبارزه‌ی مداوم بخاطر سر استقرار این هدفها متبلور شده است، جزا ز برکت جنگی است که پدران ما در لوی این دو تجربه‌ی تاریخساز دامن زدند؟ جنگی که کماکان ادامه دارد.

نهضت ملی شدن نفت عمدتاً بخاطر دو نقطه ضعف شکست خورد. اول، نابود نشدن کانون قدرت استبدادی. دوم، عدم واقع بینی و نداشتن انعطاف در حفظ درآمد نفت که بهر حال عامل اصلی جریان اقتصاد مملکت بود و تا سالیانی دیگر هم اجباراً خواهد بود.

انقلاب اخیراً ایران از هر دوی این ضعف‌ها ببری است. بسه همین دلیل هم حیفاست که در با زتاب تعصبات عقیدتی، جنگ قدرت، خشونت و کشتار، و تمایلات واپس‌گرایانه و ضد علم و شرقی، دستاوردهای آن نابود شود. در این انقلاب، کانون قدرت استبدادی و عوامل آن سرکوب و تارومار شده‌اند و از همان ابتدا هم کسی به شیطنت‌های "مودیان مامور"، لاقط در حوزه‌ی مربوط به فروش نفت، گوش فرامداد. حداقل این معنا روشن شده که آنها را در حدودی نگاه دارند.

"مودیان" مرتب نقش می‌زنند. بعد هم اگر لازم آمد، استغفار می‌کنند* . مهم آنست که یک دولت مسئول فریب این نقش‌ها را نخورد و،

* مگر ناچه اندازه می‌توان مردم را فریب داد؟ این "مودیان مامور" از مردم و توان فکری آنها تا چه اندازه برداشتی پست و ناچیز دارند. یکبار که سنگ تاریخ بر آنها فرود آمد، در "پلنوم وسیع" سال ۱۳۳۶، به خطاهای خود اعتراف کردند. میات اجراء شبه در اعلامیه‌ی فریب آمیز "ماهیت اشتباهات حزب یعنی چپ روی - سکتا ریسم - حادثه جونی - و دنباله روی (ظاهر از شوروی) را در موارد مشخص آن نشان داده و مورد انتقاد جدی قرار داد. لکن، بعد از پیروزی انقلاب اخیر که سر و کله‌ی "مهاجرین" یکی یکی پیدا شد، عیناً همان تاکتیک‌های فضاخت بار را برای آرمیدان بدر کردن ملینون تکرار کردند.

قطعاتی همان "پلنوم وسیع" اقرار کرد که: "عدم شناخت خصلت ضد امپریالیستی (دکتر ممدق) ... و سمت گیری فلیط درباره مسئله ملی شدن صنایع نفت در ابتدای جنبش (همان جا با گذاشتن برای دلبه های همیشه‌گی) و خط مشی چپ روانه و سادرات در قبال جنبه ملی و حکومت دکتر مصدق مهمترین اشتباه سیاسی مادر جریان سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شمار می‌آید."

"... رهبری حزب هر بار مذاکرات و اقدامات دولت دکتر

برخلاف دولت ملی شدن نفت، تحت الشعاع نقش زنی اینان قرار نگیرد. مهم آنست که هاله‌ای که به دور خود می‌تنیم و ارثیه‌ای که برجای می‌گذاریم، مهذب، ترقی‌خواهانه، و منطبق با واقعیات و امکانات باشد.

حکومت عوام گرا

محبت از آرژانتین شد، به مناسبت بدنیت به بیمیم کسه حکومت تعدادی زرنال خرفت غافل از اوضاع جهان و رموز مملکت‌داری چه برروز آن کشور آورده است، به نقل از نیوزویک مورخ دهم اوت ۱۹۸۱، میزان بیکاری حدود ۱۲٪ و نرخ تورم در آن کشور نزدیک به ۲۰۰٪ است. کشوری که از لحاظ نفت و انرژی خود کفاست، سطح مادرانش (گوشت و محصولات دامی و غلات) برای بسیاری جوامع حدبرانگیز است، نیروی کار قابل ملاحظه، و نظام آموزشی استواری دارد، به چنان وضعی افتاده که بانکها بپهره‌ای معادل ۲۸۹٪ عرصه می‌کنند ولی کسی میلی به پهن‌انداز ندارد. سیاست عرضه‌ی فراوان پول (ظاهراً در آنجا مشکلی کمبود کاغذ نداشته‌اند!)، کار را به آنجا رسانده که ارزش پزو از نوبه‌ی گذشته تاکنون ۳۰۰٪ تنزل یافته است. گرفتن وام و اعتبار از بانکها بسیار مشکل است. ولی بخاطر بحران اقتصادی و عدم اعتماد به ثبات وضع پول و بازار، مدت آنها در هر حال از یک ماه تجاوز نمی‌کند. وامهای خارجی به ۳۰ میلیارد دلار سرمی‌زند که ۱۴ میلیارد آن امسال باید باز پرداخت شود. به قول یکی از رجال اقتصادی آن کشور: "با عرصه‌ی بدون کنترل اسکناس، تورم رو سزاید، و وامهای سنگین خارجی آرژانتین بیشتر و بیشتر به آلمان سال ۱۹۲۳ شباهت یافته است".

مصدق را در مسئلهٔ نفت سآزش نهائی با امیربالیسم امریکا خواند و دستگاه تبلیغاتی حزب ما بارها پیش‌گوشی تازه‌ای دربارهٔ این سآزش قطعی نمود ولی واقعیات این پیش‌گوشی‌های حزب ما را تکذیب کرد... عدم شناسائی پورژوازی ملی ایران - درک نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خلعت فدا میربالیسمی این قشر از پورژوازی یکی از مبانی روش چپ روانه حزب ما بوده است...

این عبارات و مفایسه‌ی آنها با "سمت‌گیری"های دوسه سال اخیر بیش از آن گویاست که چائی برای شک کردن نسبت به نیات واقعی "موزیان مامور" برجای گذارد.

* اشاره‌ای است به سالهای آشفتنگی اقتصادی و هراس مالی در جمهوری



یکی از متخصصینی که بیکار شده می‌گوید: " برای من در آرژانتین آتیه‌ای نیست. زیرا که برای آرژانتین آتیه‌ای وجود ندارد. کشوری که روزگاری مسکن طبقه‌ی متوسط وسیع و مرفهی بود، امروزه به کشور گدایان بدل شده‌است."

خسخت‌رژیم نظامیان نیز هراس‌انگیز است. از ۱۹۷۶ که قدرت را به دست گرفتند و کثافت و وحشی‌گری خود را آغاز کردند، علاوه بر تعداد زیادی که رسماً اعدام شده‌اند، بیش از ۲۰۰۰۰ نفر در آرژانتین ناپدید شده‌اند. در طول چهار سال گذشته، مادران این ناپدید شده‌ها همه هفته سه‌شنبه‌ها در میدان مقابل کاخ دولتی در "بوشنوس آیرس" جمع شده و تظاهرات آراچی برپا می‌دارند. لکن گوش ژنرال‌ها بدهکار نیست. مردم آرژانتین شکست خورده و بدبینند. تبدیل به مردمی شده‌اند فاقد هدف و آرمانهای مشخص ملی.

در این میان به نکته‌ی مهمی باید توجه داشت. نظامیان البته که مقصود و منظور، اما خود مردم آرژانتین و دولت‌سردان و روشنفکران آن نیز بارگرانی از مسئولیت به دوش دارند. شاید هم مقصود اصلی "خوان پرون" و حکومت عوام‌گرای او باشد. او در ۱۹۴۶ - ۵۵ رئیس‌جمهور بود. با کودتای نظامی برگنارشد و سالیانی دراز در تبعید بزیست تا در ابتدای دهه‌ی هفتاد مجدداً با حشمت و شوکت به قدرت بازگشت.

حکومت یوبولیست او آمیزه‌ای بود از شخصیت پرستی، تکیه به عوام الناس و عوام‌فریبی، و ناگزیر با فساد و خشونت و تعصب عوامانه فرین. او، بجای آنکه به تغییر بنیادی نهادها و مناسبات اقتصادی و اجتماعی دست زند، تنها به "اصلاحات" عوام پسندان و تبلیغاتی بسنده کرد. تظاهرات و "خیرات و مهربانیت" همسرش "اوا پرون" را کافی دانست. دربار دوم به قدرت رسیدن نیز که سرطان در وجودش رخنه کرده و مرگش زودرس بود، بجای ایجاد نهادها و هیات سیاسی مستقر و برگماردن مبارزین با صلاحیت، همسر بعدیش "ایزابیل" را که از سیاست و کاردانی مملکت‌داری بری بود به جانشینی

و ایبار آلمان، بیکاری پرداخته و تورم پولی شدید اوضاع اقتصادی را از اساس بهم ریخته بود. معروف است که کارمندان، بخاطر تنگ‌نوازی بی اندازه‌ی ارزش‌مارک، حقوقهای خود را چمدان چمدان می‌گرفتند و تازه به سرعت به سوی محل‌های خرید می‌دیدند. زیرا ممکن بود در همان لحظه قیمت‌ها افزایش یابد.

خود انتخاب کرد. نتیجه، فرورفتن آرژانتین در غرقاب فساد مقامات عمومی، تروریسم توپا ماروها*، ناامنی و عدم ثبات بود. محیطی آماده که لاجرم نظامیان را دوباره به مسند قدرت بازگرداند.

در طول چند دهه‌ی تسلط شخصیت پرون بر صحنه‌ی سیاسی آرژانتین، فرصت‌های طلائی و بی نظیری از کف آن ملت برفت. فعلا هم که امید رستگاری نیست و یکی دوده‌ی باقیمانده به پایان قسرون میلادی نیز احتمالا تلف خواهند شد. بدیهی است که نظامیان چه این بار و چه بعد از ۱۹۵۵ که پرون را برانداختند، گناهان بزرگ دارند. ولی به آنها هرجی نیست. تقصیر اصلی، در واقع، به گردن گروهی است

* توپا ماروها (املا نام یکی از رؤسای قبائل بومی پرو که در جریان جنگ‌های استقلال علیه اسپانیا بر ضد آنها قیامی خونین (۱۷۸۰ - ۸۲) کرد و عاقبت به قتل رسید)، سازمان معروف چریک‌های مبارز در آمریکای لاتین. بحران اقتصادی، آشفتگی اجتماعی، فساد مقامات عمومی، و سرخوردگی از اصلاحات پارلمانی و قانونی، که در قرن حاضر در غالب کشورهای آن منطقه حاکم بود، برآمدن گروه‌های انقلابی مسلح را در سر تا سر این کشورها باعث شد. جنگ‌های چریکی، پس از کوبا، در آغاز دهه‌ی شصت در ونزوئلا آغاز گردید. توپا ماروها که از معروفترین این گروه‌ها شدند، در ۱۹۶۷ در اووروگوئه اعلام انقلاب ملی کردند تا از طریق قیام شهری و سرقت بانکها و انبارهای تسلیحات و یادگانهای نظامی، ربودن رجال دشمن، و ترور به هدفهای خود دست یابند (*). فعالیت آنها به برزیل، پاراگوئه، بولیوی و آرژانتین توسعه یافت. با سایر گروه‌ها، از جمله کاسترو در کوبا، "تاکورا"ها در آرژانتین، و چه گوارا در بولیوی، ارتباط برقرار ساختند. هر چند که دوبار از جبهه‌های متحد چپ و ملیون در انتخابات شیلی (آلنده) و اووروگوئه حمایت کردند، اساسا نظامهای انتخابی و پارلمانی را - که به اعتقاد آنها به انقلاب منجر نمی‌شدند - بسا اور نداشتند. در این دوبار نیز در جبهه‌های متحد به نحو فعال دخالت نکردند.

اوج فعالیت آنها در آرژانتین در اوایل دهه‌ی هفتاد (قبل از حکومت دوم پرون، در جریان آن، در دولت کوتاه ایزابیل پرون، و ابتدای حکومت ژنرالها) بود که توجه تمام جهانیان را به عملیات چریکی خود معطوف داشتند. هر چند که از نفوذ دولتهای خارجی در سازمانهای گسترده‌ی چریکی توپا ماروها صحبت می‌شود، مسلم است که آنها متشکل از جوانانی آرمانخواه، صمیمی، و مبارز بودند. ژنرالهای آرژانتین با قلع و قمع و وحشیانه توپا ماروها را دچار رکود کردند. این شکست را عمدتاً مربوط به این می‌دانند که آنها نسبت به گستردگی طبقه‌ی متوسط در آرژانتین و خواسته‌ها و تمایلات آن بیگانه بودند. موج ترور و وحشت و شعارهای تند آنها به اندازه‌ای این طبقه را هراسان کرد که از بد حادثه به حکومت نامعلوم ژنرالها پناه بردند.

(*) Alain Labrousse, The Tupamaros, Penguin Books, G.B., 1973.

که با حمایت مردم به روی کار آمدند ولی فرصت‌ها را از دست دادند.

گاندی نزار اما بزرگ

گاندی را یکی از عوام الناس متعصب بکشت، زندگانیش نیز سراسر رنج و مبارزه بود. بدنی نحیف و به ظاهر نزار بود. اما کلام بلندش و منطقی که به هم نوع داشت از قرازه‌های جاویدان تاریخ بشری است. با نجابت و ملائمت خود قدرتی استعمارگر چون انگلستان را اخلاقاً شکست داد و هند را به استقلال رهنمون شد. تجربه‌ای که اینک در آن کشور می‌گذرد، تنش و تنازع حفظ حکومت دیکرانیستیک، بسیار با اهمیت و دارای نقاط فوت (والبتة ضعف) فراوان است. ولی حتی اگر این تجربه با شکست روبرو شود، نام بلند گاندی و میراث پربهای او ماندنی است.

ربع قرن پیش از آنکه مبارزاتش در راه استقلال هند به ثمر برسد، کوششی گرانقدر و انسانی را علیه طبقه نجس‌کشورش آغاز کرد. مبارزات سهمگین سیاسی، فکر او را از رسیدگی به وضع میلیونها تن که در فلاکت بودند منحرف ساخت. در واقع، مبارزه‌ی سیاسی بدون این بعد انسانی برای او بی‌معنا بود:

"اگر هندیان در نظراً مبراطوری "نجس" و "مطرود" شده اند انتقام عدل الهی است که پس می‌دهند. هندیان اول باید دست خود را که به خون آغشته است، بشویند! مسئله نجسی و نجس‌سازی مقام هند را پائین آورده است. . . . هند مقصراست و کاری سیاه‌تر از کار او را از انگلستان سر نزده است. اولین تکلیف آدمی حمایت از ضعیف و جریحه دار نکردن یک وجدان بشری است. مادام که خویشان را از این گناهان پاک نکرده ایم ارزشی بیش از وحشیان نداریم. . . ."*

در آن سالهای پرده‌شست که گرداب حوادث هند را به هر سو

* رومن رولان، "مهاجرت گاندی"، ترجمه‌ی محمد قاضی، موسسات مطبوعاتی نیما و فردوسی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۳۴ (تاریخ تالیف اصل کتاب ۱۹۴۴).

می‌عظا ند، روح بزرگ گانندی درغلیان بود. " اگر قدرت گانندی عظیم بود خطرات استفاده از آن قدرت کوچکتر از آن نبود. به تدریج که نهضت عمومی توسعه می‌یافت و ارتعاش آن صدها میلیون مرد را به تکان می‌آورد، هدایت آن و حفظ تعادل خود ناخدا در این دریای متلاطم مشکل تر می‌نمود. آشتی دادن بین تعادل و وسعت نظر با چنین توده‌های لجام گسیخته مشکلی فوق بنوری بود... کمترین خطری که گانندی را تهدید می‌کند غرور است... او از اینکه مورد پرستش مردم واقع شود، هم به خاطر تواضع و فروتنی خاصی که دارد و هم به حکم عقل سلیمش، آزوده خاطر می‌شود... " (ص ۱۴۴) .

رومن رولان ، محور این جان شیفته ، می‌نویسد: " شایسته این تنها مورد منحصر به فرد در سیر تاریخ پیغمبران و عارفان بزرگ باشد که عارف وحی و رسالت ندارد... چه صمیمیت بی‌آلایشی! هرگز برجبین اونشانی از غرور دیده نمی‌شود و در قلب او اثری از تفرعن نیست . او نیز آدمی است مثل همه آدمیان و همیشه هم چنین خواهد بود " . (همان صفحه) .

وقتی که دیگران، از جمله تاگور، نسبت به " فایح کردن وسائل معنوی " هتار می‌دهند و " تعصب خشک ناشی از پستی فکر را تقبیح می‌کنند (ص ۱۶۰) ، با آنها درباره‌ی لزوم آزادی هم‌مدامی شود:

" نباید عقل خود را به دست کسی داد. تنظیم کورکورانه اغلب اوقات بسیار زیان بخش تر از اطاعت به زور تازیانه ظالم است. برای برده ستم امید نجات هست ولی برای بنده " عشق نیست " (ص ۱۶۹) .

" من در بند این تبسم که راه خانه ام از هر طرف بسته شود و پنجره‌های آن را کور کنند. من می‌خواهم که نسیم فرهنگ و تمدن کلبه کشورها آزادانه از میان خانه من جریان داشته باشد. لیکن هرگز نمی‌گذارم که این باد مرا با خود ببرد. مذهب من مذهب خینس و زندان نیست. در مذهب من برای ناچیزترین مخلوقات خدا نیز حاشی پیدا می‌شود. اما مذهب من بروی تفرعن بی‌شرمانه نژاد و دین و رنگ بسته است. " (ص ۱۶۱) .

روح بزرگش اعتراف به اشتباه را برای او آسان می‌کند: " من میدانم که این مواز لحاظ سیاست چندان عاقلانه به نظر نمی‌رسد.

لیکن از نظر مذهب عقلایی است. کشور از خفت و سرشکستگی من و از اینکه به اشتباه خود معترف باشم بود خواهد برد. تنها فضیلتی که من خواهان آنم حقیقت و عدم توسل به زور است... اعتراف به خطا جاروشی است که انسان به قلب خود میزند... من امروز خویشتن را قوی تر احساس می‌کنم زیرا اعتراف به خطا کرده‌ام... (ص ۲۵۱).

و آماده است کفاره‌ی خونی را که دیگران ریخته‌اند بدهد. معنویت را فدا کردن و همه چیز را به خون آلوده کردن، گناهی نابخشودنی است. پس روزه می‌گیرد:

" من باید شخصا خویشتن را تطهیر کنم. من باید چنان تزکیه شوم که بتوانم خفیف‌ترین تغییرات محیط اخلاقی پیرامون خود را ثبت کنم. نمازهای من باید متضمن حقیقت و خضوع بیشتری باشد... " (ص ۲۵۳).

" من حاضرم تمام تحقیرها و تمام شکنجه‌ها و ننگ‌هایی بلند مطلق و حتی مرگ را تحمل کنم تا بتوانم نهضت ملت را از زور و تعدی و با از تبدیل شده به عامل اجرای زور بازدارم... " (ص ۲۵۳).

قدرت جادویی یک روح بزرگ. روحی که انوار ساطع از آن با زتاب نوسانها و ارتعاش‌های ملت اوست. به هنگام محاکمه، بسا شجاعت خطاب به قضاات می‌گوید:

" من خوب می‌دانستم که دارم با آتش بازی می‌کنم و خطر آن را نیز استقبال کرده‌ام. اگر مرا آزاد کنند بار دیگر اعمال خود را از سرخواهم گرفت... من خود می‌دانم که ملت‌م گاهی دیوانه می‌شود و از این امر عمیقاً متأثرم و برای همین است که من در اینجا حاضر نه به سبکترین مجازات بلکه به شدیدترین کیفر تن دردهم. من درخواست عفو و بخشایش نمی‌کنم و نمی‌خواهم علل مخففه دربارم رعایت شود... "

آقایان قضاات! شما حق ندارید مردم را بکشید: یا استعفا دهید یا مرا به کیفر برسانید... " (ص ۲۱۷).

حدیث عشق ز حافظ شنوده از واعظ اگر چه صنعت بسیار در عبادت کرد

* * *

باید با "رومن رولان" هماوازند که: "... اگر قدرتهای آسیای ناقل علت جدیدی برای زیستن یا مردن ویا (از همه مهمتر) برای تلاش در راه رقاء و سلامت کلیه آدمیان نباشند... بدیده های ناچیزی خواهند بود... هر کس اعم از ناسیونالیست و فاشیست و مائریالیست و غیره، و هر ملت و هر طبقه اعم از ستمکش و ستمگر، حق زور گفتن به دیگران را که در نظر او حق جلوه می کند برای خود قائل است ولی به دیگران روانمی دارد (ص ۲۳۸) ... سیاستمداران طرفداران زور (انقلابیون و ارتجاعیون) به چنین ایمانی (عدم توسل به زور و حرمت جان آدمی) می خندند و به این ترتیب جهل خود را نسبت بسسه حقایق نشان می دهند... بگذار بختند!" (ص ۲۴۴).

* * *

و اما ما، " نخستین وظیفه ما در طلوع میحدم این است که از آنکه یگانه است یاد آوریم، از آنکه از امتیاز طبقه و رنگ بری است... به درگاه کسی دعا کنیم که خرد متحد شدن با هم را در حسن تقاضای صحیح و عادلانه به ما عطا فرماید".

(پیش درآمد قسمت اول "اویانیساده" - ص ۱۶۸)